

اندیشه سیاسی محمدتقی مصباح یزدی

۱. اشکیبا سادات هاشمیان، ۱۲. احمد محقر، ۳. سید حسین اطهری
۱. دانشجوی کارشناسی ارشد، پردیس بین الملل، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
hashemian.falah@yahoo.com
۲. استادیار، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
a-mohaghar@um.ac.ir
۳. دانشیار، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
shathari@yahoo.com

چکیده:

مقاله حاضر به بررسی اندیشه سیاسی محمدتقی مصباح یزدی از اندیشمندان مسلمان معاصر در مورد حکومت دینی می‌پردازد. در این پژوهش مؤلفه های «امکان پذیری حکومت دینی»، «جامعیت دین»، «رابطه حکومت دینی با دموکراسی» و «تکثرگرایی دینی» در آرای این اندیشمند بررسی می‌شود. در مورد امکان پذیری حکومت دینی، مصباح یزدی با اندیشه تکلیف محور، برپایی آن را ممکن و ضروری می‌داند. در مورد جامعیت دین وی با نگاه حداکثری دین را مربوط به تمامی مسائل دنیوی و اخروی زندگی انسان می‌داند. در مورد دموکراسی در حکومت دینی، او معتقد است که مردم دارای حق حاکمیت و قانون گذاری نیستند و این حقوق متعلق به خداوند است و در نتیجه برقراری دموکراسی در حکومت دینی تحت حاکمیت ولی فقیه امکان پذیر نیست. در مورد تکثرگرایی دینی به نظر وی تمامی ادیان حق نیستند و می توان حقیقت واحد را تشخیص داد که آن اسلام و تنها صراط مستقیم است.

واژگان کلیدی: اندیشه سیاسی، تکثرگرایی دینی، حکومت دینی، دموکراسی.

Mesbah Yazdi political thought

Shakiba Sadat, Hashemian ۱; Ahmad, Mohaghar ۲; Seyyed Hossein, Athari ۳

۱M.A student ,International Campus , Ferdowsi University Of Mashhad , Mashhad , Iran

۲Assistant Professor, Department of Political Sciences, Ferdowsi University Of Mashhad, Mashhad, Iran

۳Associate Professor, Department of Political Sciences, Ferdowsi University Of Mashhad , Mashhad , Iran

Abstract :

The present paper political thought Mohammad Taghi Misbah Yazdi of contemporary Muslim scholars on religious rule . In this study the feasibility of component theocratic regime universality of religion , theocracy with democracy religious pluralism in this thinker . about the feasibility of religious rule , Misbah Yazdi with the idea of setting up a task - oriented , and it was possible . about the universality of religion , with a maximum of religion, he looked at all the issues related to the world and the future of human life . about democracy in religious rule , he believes that the people of sovereignty and legislative and these rights are not belonging to God and as a result of the establishment of democracy in religious rule , but is not possible under the rule of the jurist and religious pluralism to all religions are right and the dignity of the unit that Islam and only the straight .

Key words: *political thought, Religious pluralism, Religious rule, Democracy*

۱- مقدمه

محمد تقی مصباح یزدی یکی از فقهای نظریه پرداز در باب حکومت دینی می باشد. او که علاوه بر نگرش فقهی، دیدگاهی فلسفی دارد، معتقد به ضرورت برپایی حکومت دینی در جامعه به حکم عقل و شرع است و اعتقاد دارد که اندیشه دینی جز با حاکمیت دین در جامعه تحقق نمی یابد. وی که معتقد به جامعیت دین می باشد، اعتقاد دارد که با مراجعه به قرآن و معارف و احکام اسلامی درمی یابیم که دین اسلام علاوه بر مسائل فردی و شخصی، به مسائل اجتماعی، حقوقی، سیاسی، تجارت و امثالهم نیز پرداخته است. وی به جز دو گزینه دین حداقلی و حداکثری گزینه دیگری را مدنظر قرار می دهد و آن این است که زمانی که امور رنگ ارزشی می گیرد و تاثیرش با آخرت و اثرش در نزدیکی به خداوند در نظر گرفته می شود، در این زمان دین قضاوت می کند. وی دین اسلام را شامل تمامی شؤون سیاسی زندگی انسان می داند. در مورد اداره کردن جامعه معتقد به حکومت دینی است و سکولاریزم را باطل می داند.

مصباح پلورلیسم را در سه کاربرد متفاوت مطرح می نماید و معتقد است صراط مستقیم یکی است و راههای فرعی که به اصل دین صدمه نمی زنند سبل هستند، اما صراط به معنای شاهراه یگانه است و نظریه صراطهای مستقیم به این معنا که برای موضوع واحد حقیقت های متعدد وجود داشته باشد، قابل قبول نیست. دموکراسی به اعتقاد وی تا حدی قابل قبول است که رای و عقیده مردم در چارچوب اذن و اراده الهی مطرح شود و آن جا که رای مردم برخلاف خواسته پروردگار باشد، ارزشی ندارد و به گفته مصباح این موضوع که رای مردم تا جایی که مخالف حکم خداوند نباشد در سرنوشتشان دخیل می باشد، تعریفی است از دموکراسی دینی.

۲- محمد تقی مصباح یزدی

۱-۲ هستی شناسی : به اعتقاد مصباح اختلافات میان انسان ها به نوع نگرشی که به هستی دارند، مربوط می شود. نوع نگرش به هستی از نظر وی به دو دسته کلی تقسیم می شود: نگرش اول بینشی است که هستی را در موجودات مادی و محسوسات منحصر می داند. در این بینش، اعتقادی به خدا و ماوراءالطبیعت و پیامبران نمی باشد و انسان ها باید هر کدام بهترین زندگی را انجام دهند و بیشترین لذت را از دنیایی که به طور اتفاقی در آن قرار گرفته اند ببرند. با چنین دیدگاهی اصالت فرد همراه می شود و انسان همواره محق دانسته می شود و به دنبال طلب نمودن حق خود از دیگران است و در صورت اعتقاد به خداوند از او نیز طلب حق می نماید. در مقابل نگرشی دیگر نسبت به هستی وجود دارد که خداوند را صاحب اصلی هستی می داند و این بینش برای روح ارزش بیشتری قائل است و بدن را مرکب روح می داند. مصباح تفاوت این دو نگرش را در نوع نگاه به هستی می داند و اعتقاد دارد در نگرش اول انسان در جستجوی حق خویش است و به لذت گرایی اهمیت می دهد، ولی در نگرش دوم خداوند آفریننده و انسان بنده و مخلوق اوست و خود را بدهکار به خدا می داند و همواره به دنبال شناختن تکلیف خود در برابر خداوند و عمل نمودن به آن می باشد.

وی معتقد است در این مرحله اگر انسان نوع نگاهش را مشخص نماید بهتر می تواند راه را ادامه دهد و چنانچه از دید کسی خدا وجود نداشت، باید لذت کامل زندگی را ببرد و زحمتی به خود ندهد، ولی اگر وجود خداوند برای کسی ثابت شد، باید با تحقیق بهترین دین را برای رسیدن به بالاترین کمال انتخاب نماید. از دید وی با مشاهده و تفکر در آیات قرآن درمی یابیم که بنده خداوند هستیم و وظیفه بندگی داریم و چنانچه این حقیقت را پذیرفتیم، می توانیم به بالاترین کمال برسیم (مصباح یزدی، پایگاه اطلاع رسانی). در یافتیم که هستی شناسی مصباح یزدی، توحیدی است و او خداوند را مالک و صاحب اختیار جهان می داند و به لزوم انجام تکالیف در برابر خداوند تاکید می نماید.

۲-۲ **معرفت شناسی:** جهان بینی مصباح توحیدی است. او منبع شناخت را عقل می‌داند و از آن به‌عنوان نعمتی الهی یاد می‌کند و معتقد است که وحی و دین برای کامل کردن عقل و راهنمایی آن آمده‌اند، تا عقل با بهره‌گرفتن از آن‌ها، راه سعادت را برای انسان مشخص نماید و چنانچه در مسأله ای حکم عقل با حکم دین در تعارض بود، او حکم دین را ترجیح می‌دهد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ پ: ۴۰). مسأله دیگر در معرفت شناسی مصباح، اعتقاد او به وجود واقعیت‌های عینی و قابل شناخت می‌باشد. باوجود این‌که خطاپذیری حس و عقل باعث به‌وجود آمدن سختی در شناخت می‌شود، ولی امکان دارد که یقین حاصل کنیم که به حقیقت رسیده‌ایم. رسیدن به معرفت مطلق نیز اگرچه برای همه افراد عادی امکان‌پذیر نیست، ولی اگر تهذیب نفس صورت گیرد و مانع‌هایی که در راه معرفت صحیح وجود دارد، کنار گذاشته شود، آن نیز امکان‌پذیر است (مصباح یزدی، ۱۳۸۶ ب: ۲۹۵). آخرین محور معرفت شناسی مصباح، ارتباط بین دو سطح نظریه و عمل یا هست و باید است. هست‌ها و نظریات پشتوانه به‌وجود آمدن باید‌ها و عملکردها می‌باشند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۵-۱۶۴). درحقیقت هر عملی تحت تأثیر فکر و اندیشه‌ای به‌وجود می‌آید.

۲-۳ **انسان شناسی:** جنبه بارز انسان شناسی مصباح توحیدی و الهی بودن آن است. ایشان به اصالت فرد قائل است و اراده فردی را در تکوین هویت تأثیرگذار می‌داند و به عقیده وی سود فردی، انگیزه رفتارهای انسان است، و این ویژگی‌های فردگرایانه تحت تأثیر جنبه توحیدی دیدگاه اوست. فردی که وی به آن اصالت می‌دهد، خلیفه الله که در متون اسلامی ذکر گردیده است (علوی راد، ۱۳۹۲: ۷۲). مصباح بعد روحانی انسان و اصالت آن را مهم می‌داند و معتقد است «انسان علاوه بر بدن مادی، روح و نفسی دارد که قابل استقلال و بقاء است. ... منظور از این اصل ... این است که قوام انسان به روحش است. اگر روح نبود موادی که در بدن هست انسان نمی‌شد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۴ الف: ۳۳۲). محور سوم انسان شناسی مصباح در کنار فردگرایی هستی شناسانه و دارا بودن دو بعد مادی و معنوی، سودگرایی فطری و ذاتی در انسان می‌باشد. وی انسان را موجودی می‌داند که تا زمانی که مطمئن از کسب نتیجه نشود، دلگرم نمی‌شود که اقدام به عمل نماید، و این نتیجه باید به خود فردی که فعل را انجام می‌دهد متوجه باشد. یعنی انگیزه عمل انسان نفع فردی اوست (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف: ۳۷).

۲-۲-۱ مکان‌پذیری حکومت دینی

مصباح معتقد است که اعلامیه حقوق بشر، مسئولیت انسان‌ها را در برابر خداوند نادیده گرفته است و به جای تکلیف‌شناسی، بر حق‌محوری تأکید می‌نماید و با این کار برای پاسخ‌دادن انسان در مقابل خداوند متعال جایی باقی نگذاشته است (باقر زاده، ۱۳۸۷: ۴۹). انسان‌ها در این دنیا زندگی می‌کنند و حوزه‌ای از اختیارات دارند و نیاز است که حقوقی را دارا باشند و در مقابل تکالیفی را انجام دهند. ما در این دنیا نیازمند نعمات خداوندیم تا بتوانیم مسیر زندگی را ببیماییم و این از حقوقی است که ما داریم. از طرفی باید دست دیگران را نیز بگیریم و کمک کنیم تا مانعی برای حرکتشان پیش نیاید که این نیز از تکالیفی است که ما داریم. در این جا سخن از تکالیف و حقوق اجتماعی در میان است و گرنه تکالیف دایره وسیعی را دربر می‌گیرد که اصلی‌ترین تکالیف در برابر خداوند متعال می‌باشد (مصباح یزدی ۱۳۸۸ ب: ۲). از سخنان مصباح می‌شود نتیجه گرفت، وی که تکلیف را مقدم بر حق می‌داند، معتقد است

حق محوری انسان امروز، جلوی عمل به تکالیفش را در برابر خداوند متعال گرفته و باعث شده است که انسان‌ها در انجام تکالیفشان کوتاهی کنند. به اعتقاد وی فراتر از حقوقی که انسان‌ها بر هم دارند، حق خداوند بر انسان است که چنانچه فرمانی از جانب خداوند به بنده رسد، هر چند به ضرر او باشد باید آن را به‌انجام برساند؛ به خاطر این‌که وجود بنده ملک خداوند می‌باشد و متعلق به اوست و خداوند اختیار دارد تا در ملکش تصرف نماید. هر چند خداوند که سرشار از لطف و کرم و رحمت نسبت به بندگان است، امر و نهی در جهت ضرر و زیان آن‌ها صادر نمی‌کند و اوامر و نواهی او مایه منفعت دنیا و آخرت بندگان می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ب: ۲۰۱). او که تکلیف را بر حق مقدم می‌داند، معتقد است این مسأله که انسان امروز از حقوق خویش آگاه شده و در پی دست‌یابی به آن است و مانند گذشته تکلیف‌محور نیست و بی‌چون و چرا از تکالیفش اطاعت نمی‌نماید، باعث می‌شود که انسان حق خداوند را به‌درستی ادا ننماید. به اعتقاد مصباح در حوزه حقوق کسی که قانون را می‌پذیرد عدم آزادی را قبول می‌کند، به‌همین صورت است در حوزه اخلاق و از آن‌جا که دین هر دوی این‌ها را شامل می‌شود، اگر ما دین را بپذیریم، یعنی آزادی اخلاقی و حقوقی محدود می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۹۵-۹۲). بنابراین دین‌داران نمی‌توانند با آزادی مطلق زندگی کنند و در مورد اوامر الهی، آزادی محدود به فرامین خداوند می‌باشد. از آن‌جا که انسان موجود اجتماعی است و برای زندگی و نیل به سعادت نیاز به زندگی اجتماعی دارد، وجود جامعه، و برای انسجام و نظم و برقراری عدالت در جامعه، وجود حکومت ضروری به‌نظر می‌رسد. مصباح معتقد است که برای اجرا نمودن قوانین باید مجریان و حاکمانی وجود داشته باشند و تشکیل حکومت دهند (مصباح یزدی، ۱۵: ب: ۱۳۸۶). درحقیقت وقتی در جامعه حکومت وجود داشته باشد، قوانین ضمانت اجرایی پیدا می‌کنند.

دین اسلام این موضوع را که جامعه در پرتو داشتن تربیت سالم و علم به صلاح و فساد و قوانین بی‌نیاز از حکومت وقوه قهریه می‌باشد، امری دور از واقع می‌داند و آن را نمی‌پذیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۲۴). به‌عبارتی وجود حکومت برای اعتلای جامعه و انسان‌ها ضروری به‌نظر می‌رسد. صرف وجود قدرت فیزیکی نمی‌تواند ضامن مصالح و منافع جامعه باشد و باید شخصی مسئول امور اجرایی باشد و قدرت در دست او باشد. چنین کسی باید به‌علاوه دارا بودن مهارت‌های مادی و فیزیکی و دارا بودن وسایل و تجهیزات، دارای تقوا و شایستگی‌های اخلاقی نیز باشد. در این شرایط حکومت با استفاده از امکانات و دانش و توانایی خود، از نیروهایش در راه مصلحت جامعه استفاده نموده و از هوس و امیال شخصی پیروی نمی‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ب: ۳۴). به نظر وی «هدف نهایی سیاست در اسلام دست‌یابی به فضیلت و کمال و استکمال انسان‌هاست. حکمت الهی اقتضا می‌کند که انسان در جهت هدف و کمالی که برایش در نظر گرفته شده سوق داده شود. در این‌راستا در حکومت اسلامی که در جهت بسط عدالت و نظم که از اهداف میانی است، می‌کوشد. کرامت و تقوی هدف سیاست است و از نظر اسلام کرامت در سایه حاکمیت الهی تحقق می‌یابد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۲۴۴). مصباح حکومت دینی را برای اجرا نمودن احکام و حدود اسلامی در جامعه ضروری می‌داند و معتقد است که در حکومت دینی رشد معنوی و سیر به سمت کمال و سعادت انسان سریع‌تر اتفاق می‌افتد. از دید وی اگر حکومت دینی باشد، به تبع آن جامعه دینی می‌شود، یعنی احکام و قوانین دینی و نهادهای اجتماعی دینی و مجریان دینی باعث دینی‌شدن جامعه می‌شود. نهاد اجتماعی که بر مبنای ارزش‌های دینی بر پا شده و مسئول اجرای ارزش‌های دینی در جامعه و تحقق‌بخشیدن به هدف‌های جامعه در محدوده ارزش‌های دینی است، دولت دینی می‌باشد (شبان‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۵-۲۴). مهم‌ترین وظیفه‌ای که دولت اسلامی (دینی) در فرهنگ اسلامی داراست، حفظ نمودن اسلام و ترویج دادن شعائر اسلامی در میان جامعه و جلوگیری نمودن از فراموش شدن آن‌ها و همچنین مانع بی‌مهری و اهانت به شعائر و مقدسات اسلامی شدن می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ب: ۶۲-۶۱). مصباح حکومت دینی

را به حکم عقل و شرع ضروری می‌داند و با استفاده از ادله عقلی و نقلی بیان می‌کند که اندیشه دینی جز با حاکمیت دینی متحقق نمی‌شود و تفکیک دین از سیاست را به‌نوعی انکار اسلام می‌داند. از ادله نقلی در مورد حکومت دینی می‌توان به آیه ۵۸ سوره نساء و آیه ۴۱ سوره حج اشاره نمود:

آیه ۵۸ سوره نساء: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» همانا خدا به شما امر می‌کند که امانت‌ها را به صاحبانش باز دهید و چون حاکم بین مردم شوید به عدالت داوری کنید. همانا خدا شما را پند نیکو می‌دهد، که خدا شنوا و بیناست.

آیه ۴۱ سوره حج: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» آنان که خدا را یاری می‌کنند (آن‌هایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و (از هیچ‌کس جز خدا نمی‌ترسند چون می‌دانند که) عاقبت کارها به دست خداست.

از ادله عقلی نیز می‌توان به سیره عقلا، که برطبق آن جامعه نیازمند حفظ نظم و رعایت نمودن حقوق افراد می‌باشد اشاره نمود، که این زمینه مورد لزوم برای برپایی حکومت را فراهم می‌آورد. به‌خاطر نیاز به وجود نظم و اجرا نمودن عدالت، جامعه اسلامی با دیگر جوامع تفاوتی ندارد و جامعه اسلامی به حکومت برای تنظیم روابط خود احتیاج دارد. دلیل دیگر هم این‌که به خاطر احکامی که در اسلام هست و فقط از طریق حکومت می‌شود آن‌ها را اجرا نمود، مانند اجرای حدود، احکام مالی، نظامی، قضایی، برپایی عدالت و ... نتیجه می‌گیریم برای این‌که بتوانیم اسلام را از همه لحاظ تحقق بخشیم، به حکم عقل ضروری است که حکومت اسلامی تشکیل شود (خانی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۳). به اعتقاد مصباح حد نصاب جامعه اسلامی دو شرط دارد: اول این‌که قانون اسلامی بر آن حاکم باشد و دیگر آن‌که حاکمان و مجریان قانون، منصوب از طرف خداوند و الهی باشند. بنابراین اگر مردم یک جامعه مسلمان و اهل نماز و روزه باشند، ولی مبنا و ملاک و مرجع آن‌ها در امور اجتماعی، اسلام و حکومت اسلامی نباشد، این جامعه را نمی‌توان جامعه‌ای اسلامی در حد نصاب نامید (مصباح یزدی، ۱۳۸۴ب: پایگاه اطلاع رسانی).

از نظر مصباح در اسلام نیازهای انسان فقط نیازهای مادی و بدنی نمی‌باشد، بلکه نیازهای روانی و معنوی و اخروی نیز در نظر گرفته می‌شود. دولت اسلامی علاوه بر اینکه باید نیاز افراد خدمتگزار در جامعه را تامین نماید و کمک‌حال افراد معلول و ناتوان باشد، باید به نیازهای معنوی، روحانی و اخروی نیز بپردازد و به همین خاطر در دول اسلامی باید قوانینی وجود داشته باشد تا بتواند تمامی مصالح انسان‌ها را تامین نماید و فقط به منافع مادی افراد فعال جامعه نپردازد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱الف: ۳۶) می‌توان گفت که وی برای اعتلای روح انسان و رسیدن به معنویات در زندگی دنیا و آخرت، وجود حکومت دینی را ضروری می‌داند تا به ابعاد روحانی وجود انسان بپردازد. به اعتقاد وی «بی‌تردید نزد کسانی که معتقد به خدا و دین بوده و از حاکمیت الهی روی‌گردان نمی‌باشند، حاکمیت الهی بزرگ‌ترین آرمانی است که با ندای وجدان و اصول انسانی و منطق عقل آن‌ها هماهنگ است. تئوری حکومت اسلامی، تئوری مقبول، منطقی و عاری از تناقض و اشکال و برخوردار از انسجام کامل درونی است. نظام اسلامی همه محاسن و امتیازات دیگر نظام‌ها را همراه با ویژگی‌های خاص خود داراست و در عوض هیچیک از نقائص و کاستی‌های آنان را در خود ندارد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۱الف: ۲۰۵). اعتقاد مصباح به برتری نظام اسلامی نسبت به سایر نظام‌ها، ناشی از دید فقیهانه اوست که معیار و ملاک برتری نظام را اجرای احکام اسلامی در جامعه به دست حاکمی می‌داند که از طرف خداوند منصوب شده است. از نظر وی اسلام در مورد سیاست اعتقاد دارد که

باید تمامی شئون سیاست و حکومت، الهی و الهام گرفته از مبدا وحی باشد تا باعث تضمین اسلامی شدن حکومت و نظام شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۶ الف: ۱۰۰).

وی معتقد است حکومت اسلامی در سه معنا مطرح می‌شود: ۱- حکومتی است که در آن تمامی ارکان حکومت بر مبنای دین شکل گرفته‌اند. ۲- حکومتی است که احکام دین در آن رعایت می‌شود، ولی حاکم ضروری نیست که از طرف خداوند منصوب شده باشد. ۳- حکومت افراد دین‌دار و متدین است که در این حکومت حتی رعایت قوانین اسلامی ضرورت ندارد. نوع اول حکومت دینی در نظام عقیدتی اسلام صحیح است و نوع دوم به عنوان بدل اضطراری حکومت دینی قابل قبول است، ولی نوع سوم را قابل قبول نمی‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ ب: ۴۵).

برای حکومت اسلامی مراتب مختلفی وجود دارد. حکومت اسلامی ایده‌آل آن هنگام متحقق می‌شود که پیامبر و یا ائمه معصومین حاکم جامعه باشند. مرتبه بعدی زمانی است که فقیه جامع الشرایطی در راس حکومت قرار گیرد که از لحاظ علم و تقوا و مدیریت جامعه به امام معصوم از همه شبیه‌تر باشد. مرتبه پایین‌تر آن که در کتب فقها به عنوان فرضی فقهی مطرح گردیده است چنان است که اگر فقیه جامع الشرایط در دسترس نبود، و یا چنانچه فقیهی که در دسترس است قدرت مدیریت جامعه را نداشت، ولایت و حکومت سپرده می‌شود به عدول مؤمنان؛ به خاطر این که جامعه را نمی‌شود به حال خود رها نمود و حکومتی را ایجاد نکرد. نتیجتاً چنانچه امام معصوم حضور داشته باشد، بهترین و مطلوب‌ترین حالت حکومت است و در صورت غیبت باید فقیه جامع‌الشرایط شبیه به امام، حاکم شود و در صورت عدم دسترسی به فقیه مذکور، فرد مومن عادل زمامدار حکومت می‌شود و این فرد باید در حدی از عدالت و تقوا باشد که مردم بتوانند به او اعتماد کنند و هنگام اجرای احکام از طرف او راضی باشند، هر چند علم و دانش او به اندازه فقیه نباشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶ ب: ۱۱۴-۱۱۳).

به اعتقاد مصباح که نگرشی حداکثری به دین دارد، اسلام برای حکومت شکل و نوع مشخصی را معرفی نمی‌نماید و بر چارچوب‌های کلی تاکید دارد که ساختار حکومت باید در محدوده آن چارچوب باشد و با آن ناهماهنگ نشود، که این موضوع بر آیند مساله احکام ثابت و متغیر اسلام است که احکام ثابت و غیرقابل تغییر اسلام که تا روز قیامت برای تمامی جامعه‌ها وضع گردیده، دارای ساختار کلان و کلیت است ولی احکام جزئی و قابل تغییر در شرایط خاصی از زمان و مکان وضع می‌شوند و احکام حکومتی از این احکام متغیر است که در زمان با توجه به شرایط توسط ولی فقیه صادر و یا امضا می‌شود و تبعیت کردن از احکام ولی فقیه با همان شکلی که دارند واجب می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۴۹). اسلام چارچوب کلانی را مشخص کرده است که دامنه و خطوط وسیعی دارد و تمامی اشکال درست و عقلایی حکومت در آن گنجانده شده است و اشکال حکومت نباید فراتر از آن چارچوب و اصول کلی برود. تعبیر ما از آن چارچوب کلی حکومت اسلامی است. این چارچوب ممکن است در یک زمان با یک ساختار و شکل خاص پدید آید و در یک زمان با ساختار دگرگونه‌ای، و همه آن اشکال و ساختارها ماهیت حکومت اسلامی را حفظ می‌نماید (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۴۸).

حکومت دینی در شکل ایده‌آلش نظامی است که قانون‌های آن از سوی خداوند وضع گردیده است، مجری قوانین هم یا منصوب از طرف خداوند است مانند پیامبر و امام معصوم و یا منصوب از طرف معصوم به دو نوع نصب خاص و عام است که نصب خاص همانند زمان غیبت صغری است و نصب عام مانند فقها در زمان غیبت کبری. این‌گونه حکومتی به معنای کامل کلمه حکومت دینی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸ الف: ۹). به اعتقاد مصباح مفهوم انقلاب اسلامی این است که همه نهادهای جامعه اسلامی گردد. هنگامی که

نهادهای معروف جامعه مانند خانواده، آموزش و پرورش، اقتصاد، سیاست، حکومت و نهادهای جزئی تر که این نهادها را تحقق می‌بخشند، مانند دانشگاه‌ها، جلوه‌گاه ارزش‌های اسلامی گردند، می‌شود جامعه را اسلامی دانست. باید خانواده با معیارها و ارزش‌های اسلامی تشکیل شود، آموزش و پرورش اسلامی باشد، فعالیت‌های اقتصادی موافق موازین اسلامی انجام شود. دستگاه قضاوت اسلامی باشد. نهادهای حکومتی اسلامی باشند و هنگامی که نهادهای جامعه اسلامی باشند می‌توان جامعه را اسلامی دانست.

۳- حکومت ولی فقیه

به اعتقاد مصباح در اسلام اختیار حکومت کردن بر بندگان فقط از آن خداوند است و اوست که می‌تواند این اختیار را تفویض نماید و خداوند اجازه حکومت بر مردم را به پیامبر و سپس به امام معصوم تفویض می‌نماید و در زمان غیبت امام معصوم این اجازه به ولی فقیه داده می‌شود تا حاکم جامعه مسلمین باشد. «در فقه شیعه، از برخورداری حکومت اسلامی از اختیارات لازم و کافی برای انجام وظایف محوله که از جمله آن اختیارات تصرف در املاک و اموال مردم در حد ضرورت و در راستای انجام وظایف می‌باشد، به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌گردد... اگر این ولایت برخوردار از همه اختیاراتی باشد که در پرتو آن‌ها می‌توان به همه وظایف عمل کرد و به تامین همه نیازمندی‌های جامعه و به صورت مشروع و بر طبق موازین اسلامی پرداخت گفته می‌شود این «ولایت» مطلقه است. اما اگر برای «ولی امر» در حد ضرورت ولایت قائل شویم، یعنی فقط در مواردی چون به خطرات جان مردم برای او حق تصرف در اموال مردم را قائل شویم و اجازه تصرفاتی چون توسعه و زیباسازی شهر، احداث فضاهای سبز و احداث میادین به حکومت داده نشود، گفته می‌شود این «ولایت» محدود و مقید است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۱۰۱).

به اعتقاد مصباح حکومت اسلامی آن قدر مهم است که کسی که می‌خواهد به عنوان شخص مأذون و مجاز از طرف امام زمان باشد، باید درجه بالایی از اعتبار را داشته باشد، تا حدی که مخالفت با او به مثابه شرک باشد و گرنه امور مردم به درستی سامان نمی‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۱۴). وی معتقد است ولایتی که به فقیه نسبت داده‌ایم را خداوند برای او معین نموده و امام زمان بیان فرموده‌اند و این گونه نیست که مردم این ولایت را به فقیه داده باشند (نوروزی، ۱۳۸۸: ۷۷). از دید وی ما دلیلی نداریم که حق حکومت در زمان غیبت امام معصوم علاوه بر فقیه جامع الشرایط به آحاد مردم و افرادی که در یک جامعه مسلمان زندگی می‌کنند نیز داده شده باشد و البته نصب عام در مورد ولی فقیه مصادق دارد، بدین معنا که شخص مشخصی تعیین نشده است، بلکه صفت‌هایی مطرح شده که اگر این صفت‌ها در هر شخصی جمع شود، او را شایسته این کار می‌کند، اما به خاطر این که در یک حکومت نمی‌شود چندین حاکم مستقل وجود داشته باشد، از بین این فقها باید یک نفر انتخاب گردد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۷۲-۷). در حکومت ولی فقیه حکومت برای تصرف در بندگان به اجازه خداوند نیاز دارد و براساس نظریه ولایت فقیه، خداوند به حکومت مشروعیت می‌بخشد و پذیرفتن و رأی مردم شرط متحقق شدن حکومت می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۴۱).

به عقیده مصباح آن چه نظریه ولایت فقیه بیان می‌نماید و باعث تمایز آن از دیگر شکل‌های حکومت‌های دموکراتیک که امروزه در جهان قابل قبول هستند می‌شود، این است که در این اندیشه این رأی و نظر مردم نیست که حکومت را مشروعیت و قانونیت می‌بخشد، بلکه اگر رأی مردم را قالب در نظر بگیریم، اذن الهی به این قالب روح می‌دهد و این موضوع به اعتقادات مردم و نوع نگاه مسلمانان به عالم هستی برمی‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۳۹-۳۸). بنابراین مصباح معتقد است که حکومت ولایت فقیه متمایز از انواع حکومت‌های دموکراتیک موجود در جهان می‌باشد، به این دلیل که خداوند آن را مشروع کرده و نه رأی مردم، اما شرط تحقق حکومت

پذیرش آن توسط مردم می‌باشد. به اعتقاد وی حکومتی که مشروعیت دارد، یعنی حق حکومت بر مردم را داراست. حکومت مشروع یعنی مفهومی اعتباری که در روابط اجتماعی مطرح است و نه این که تمامی دستورهای چنین حکومتی حتما حق و مطابق واقعیت می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۱).

از نظر وی تفاوتی که در نصب ائمه معصومین با نصب فقها وجود دارد، معین بودن امام معصوم است ولی در مورد فقها، در هر زمان برخی مآذون به حکومت هستند و نصب آن‌ها نصب عام است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۳). در حقیقت او برای ولی فقیه اختیاراتی در حد امام معصوم قائل است و از نظر وی هر دو از طرف خداوند مآذون هستند و تفاوتشان فقط در شیوه انتخاب است. به اعتقاد مصباح هرگاه ولی فقیه حکومت تشکیل داد، اختیارات امام معصوم را داراست و تمامی مقررات و آیین نامه‌ها و دستورالعمل‌ها در حکومت دینی تحت فرمان وی می‌باشد و با امضاء و اذن او مشروع می‌شود و کس دیگری بی‌اذن او حق قانون گذاری و یا اجرای مقررات دولتی را نخواهد داشت و اجازه او برای کلیه امور حکومتی لازم است. هرگاه در مورد تصویب و یا اجرای مقررات اذن وی کشف نشود، مشروعیت و رسمیت برای هیچ اقدامی وجود ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۱۱۱). از سخنان مصباح نتیجه می‌گیریم که ولی فقیه بالاترین مرجعی است که در کشور وجود دارد و تصمیمات تمامی نهادها و قوانین جامعه با رأی وی اعتبار می‌یابد. مصباح بیان می‌نماید که به گفته خداوند اطاعت از امام معصوم واجب است و زمانی که امام معصوم اطاعت کسی را واجب ساخت، کسی که نمی‌پذیرد در ربوبیت تشریعی به شرک آلوده شده است. به اعتقاد ایشان امام صادق مخالفت با ولی فقیه را در حد شرک به خدا دانسته‌اند و آن شرک در ربوبیت تشریعی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۵۴).

۴- سکولاریزم

سکولاریزم به این معنی است که اصالت در امور اجتماعی با سیاست است و نه با دین که جنبه فردی و عبادی دارد، و دولت سکولار در قانون اساسی خود هیچ مذهبی را به عنوان مذهب رسمی بر نمی‌گزیند و کاری را به هدف‌های دینی و روحانی اختصاص نمی‌دهد و ارتباطی با جنبش‌های مذهبی ندارد (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳: ۶۱۲-۶۱۱). دلیل این که اندیشه سکولاریزم در غرب رواج یافت این بود که خواسته آن‌ها این بود که میان خواسته‌های خدا و مردم تعارضی به وجود نیاید. به همین خاطر فکر کردند که دین در مسائل اجتماعی و حقوقی حق دخالت ندارد و دین را به کلیسا محدود کردند؛ اما در اندیشه اسلامی این که انسان از اراده خداوند پیروی کند و بنده‌ای خالص برای او باشد، بالاترین ارزش به‌شمار می‌آید و مسلمانان نمی‌توانند در مسائل مهم زندگی با آزادی مطلق رفتار نمایند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۷۳).

در بینش توحیدی مالکیت و حاکمیت را از آن خداوند می‌دانیم و برای هیچ انسانی بدون اذن او حق حکمراندن بر دیگری وجود ندارد، اما سکولاریزم حق قانون گذاری و حاکمیت را واگذار به افرادی غیر از خدا می‌کند. سکولاریزم دین را به رابطه فردی انسان با خدا اختصاص می‌دهد، اما هنگامی که ضرورت دین به‌عنوان یک مجموعه که مشتمل بر قانون‌های اجتماعی است، برای سعادت انسان از نظر مادی و معنوی ثابت گردد، سکولاریزم ابطال می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۷۰). از نگاه اسلام سیاست جزئی از دین می‌باشد و با منطق قرآن و اسلام ناسازگار است اگر بخواهیم دین را از سیاست جدا نماییم. در واقع جدانمودن دین و سیاست و پذیرش سکولاریزم به معنی انکار نمودن اسلام نیز می‌باشد (اسحاق جردودی، ۱۳۸۰: ۱۶۸). از مجموع سخنان مصباح در باب سکولاریزم این گونه برداشت

می‌شود که وی مخالف سرسخت سکولاریزم است و تفکیک دین و سیاست و محدود کردن دین به عرصه‌های زندگی شخصی انسان‌ها را نمی‌پذیرد و معتقد است که پیوند میان دین و سیاست تا حدی است که اگر کسی آن دو را جدا بداند، منکر اسلام شده است.

۵- جامعیت دین

مصباح که به جامعیت دین اسلام در مورد مسائل دنیوی و اخروی معتقد است، بیان می‌دارد که تصویری که ما از دین اسلام داریم، این دین را مشتمل بر مجموعه باورها و ارزش‌هایی می‌داند که در تمامی شئون زندگی انسان دارای نقش می‌باشد و انسان در زندگی با مسائلی مواجه نخواهد شد که دین در آن قسمت حرفی نزده باشد و آن مسأله خارج از قلمرو دین باشد (شبان نیا، ۱۳۸۷: ۸). ما درآموزه‌های اسلام هیچ‌گاه این موضوع را نمی‌بینیم که زندگی انسان‌ها را تقسیم به دو بخش دنیا و آخرت نموده باشد، بلکه ما از اسلام درمی‌یابیم که در دنیا موضوعی که به آخرت مرتبط نباشد، نداریم (وحیدی منش، ۱۳۸۴: ۲۸). درحقیقت او با یکپارچه دانستن دنیا و آخرت، معتقد به دخالت دین در تمامی جنبه‌های مادی و روحانی زندگی دنیوی و اخروی انسان می‌باشد.

از نظر مصباح قلمروهای جداگانه‌ای برای دنیا و آخرت وجود ندارد. تمامی کارهایی که در این دنیا انجام می‌دهیم مانند قدم زدن، نفس کشیدن، سخن گفتن و رابطه بین افراد جامعه و رابطه بین حکومت و مردم، میتواند همگی این کارها به گونه‌ای انجام شود که سعادت آخرت ما را تأمین نماید و هم می‌تواند به گونه‌ای انجام شود که برای آخرت ما زیانبار باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۶ الف: ۵۵-۵۴). وی با این سخن دخالت دین در جنبه‌های مادی زندگی انسان را پررنگ می‌کند. وی معتقد است در دیدگاه مسلمین، دین برخوردار از جامعیت می‌باشد و کلیه مسأله‌های فردی و اجتماعی زندگی انسان را شامل می‌شود و همچنین روابط انسان با خدا و انسان‌ها با یکدیگر و همه عرصه‌های مسائل اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی را در برمی‌گیرد. به‌خاطر این که از نگاه مسلمانان حاکم جهان و انسان‌ها خداوند متعال است، پس عرصه‌های مختلف زندگی انسان اعم از سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و مدیریت و دیگر مسئله‌های مربوط به زندگی انسان را می‌توان زیرمجموعه احکام و ارزش‌های دینی دانست (مصباح یزدی، ۱۳۸۶ الف: ۱۹). به همین خاطر دین گسترده‌ای مانند اسلام، با بهره‌گیری از قرآن و سنت در مورد سیاست و حکومت هم نظریه و دیدگاه دارد و صرفاً محدود به رابطه انسان با خدا نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۲۳).

از دیدگاه وی چنانچه بخواهیم راجع به اینکه اسلام شامل امور سیاسی می‌شود یا خیر اطلاعاتی داشته باشیم، می‌توانیم به خود اسلام مراجعه نماییم و این از طریق مراجعه به متن قرآن و معارف و احکام دین که منابع دین اسلام می‌باشند، ممکن است. می‌توانیم بررسی کنیم تا متوجه شویم که آیا اسلام در مورد سیاست و تنظیم امور اجتماعی نکاتی را ذکر کرده است یا خیر؟ فقط مسائل فردی را دربرمی‌گیرد؟ در قرآن همان‌طور که در مورد عبادات و اخلاق فردی صحبت شده است، در مورد زندگی خانوادگی و ازدواج و طلاق، معاملات و تجارت، تربیت فرزند و همین‌طور پیروی از اولوالامر و حقوق مدنی، جزایی، بین‌المللی و مسائل دیگر سخن گفته شده و دستورالعمل ارائه گردیده است و به مسائل سیاسی و کشورداری نیز پرداخته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۸-۱۷). بنابراین چون در قرآن مسائل اجتماعی و تجاری و اخلاقی و سیاسی نیز بیان شده است، دین را نمی‌توان از سیاست جدا دانست، و دین اسلام دین جامعی است که فقط به مسائل اخروی و معنوی زندگی انسان نپرداخته، بلکه به امور دنیوی زندگی نیز پرداخته است.

به اعتقاد وی سیاست متن اسلام است و اسلام بی‌سیاست صحیح نیست و اسلامی که قرآن و سنت منبع آن هستند، با سیاست بیگانه نمی‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۲۱). مسائل سیاسی و امور اجتماعی جایگاه مشخص و برجسته‌ای در میان مسائل دینی دارد

و در سعادت و شقاوت انسان‌ها تأثیر دارد و چنانچه دین بخواهد در مورد ثواب و عقاب، حلال و حرام و ارزش‌های مثبت و منفی رفتارهای انسان نظر دهد، یکی از مسائل مهمی که باید در مورد آن نظر دهد مسائل اجتماعی و سیاسی می‌باشد. به عبارتی اگر ما پیوستگی زندگی دنیا و آخرت را پذیرفتیم و معتقد شدیم که هیچ رفتاری در سعادت و شقاوت ما بی‌اثر نیست، نتیجتاً باید دخالت و نظردادن دین در تمامی مسائل زندگی خود و این‌که دین وجه ارزشی (حلال و حرام) آن‌ها را بیان نماید را بپذیریم. دین باید در مسائل اجتماعی و سیاسی نظر دهد. به عنوان مثال نمی‌توان از دین انتظار داشت در مورد نوع حکومت‌ها، در جهت نفی و اثبات، اظهار نظر نکند و حکومت‌های مختلف را با یک چشم بنگرد. از بارزترین عرصه‌هایی که دین باید در آن دخالت نماید، امور اجتماعی و حکومتی است و ساختار حکومتی مناسب و این‌که حاکم به فکر محرومان باشد یا به فکر تقویت حکومت خویش را دین باید تبیین کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۴۸-۴۶).

او که برای زندگی انسان به جز هدف‌های مادی، هدف‌های معنوی نیز در نظر می‌گیرد، معتقد است حکومت دینی که نماد بروز دین در سیاست است، انسان را در راه نیل به اهداف معنوی و رسیدن به سعادت و کمال و کرامت یاری می‌دهد. به اعتقاد وی «اسلام سیاست و رفتارهای سیاسی را همچون رفتارهای اجتماعی و اعمال فردی روی یک خط و مسیر و به طرف هدفی واحد می‌داند. آن هدف رسیدن انسان به سعادت و کمال نهایی، یعنی قرب به خدا، است که از مسیر عبودیت و اطاعت خدا در همه عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و فردی به دست می‌آید، و در واقع هدف سیاست و رفتارهای سیاسی در اسلام همان هدف ترسیم شده برای دین از سوی خداست، به نحوی که عمل نکردن به احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، همان قدر انسان را از رسیدن به سعادت جاویدانش محروم می‌کند که عمل نکردن به احکام فردی مانند نماز و روزه؛ بلکه گاهی عمل کردن به واجبات سیاسی و اجتماعی اسلام اساس ایمان و شرط قبولی سایر اعمال است، چنان‌که در مذهب شیعه پذیرش ولایت ائمه طاهرين علیه‌السلام به‌عنوان یک امر سیاسی و اجتماعی شرط تأثیر ایمان و اعمال شایسته در سعادت جاودانی است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۲۲). در نتیجه مشخص است که مصباح مسائل سیاسی اجتماعی اسلام را بسیار مهم می‌داند و معتقد به وجوب حفظ ظاهر دینی برای جامعه مسلمانان است.

ما در مساله جامعیت دین تقسیم‌بندی دوگانه حداقلی و حداکثری را داریم که مصباح با توجه به اندیشه‌ها و تفکراتش در زمره حداکثری‌ها قرار می‌گیرد، اما خود او این دسته‌بندی را نمی‌پذیرد. به اعتقاد وی در خصوص حداقلی یا حداکثری بودن دین علاوه بر این دو گزینه، گزینه سومی نیز ممکن است و آن این‌که نه می‌خواهیم همه چیز را از دین بیاموزیم و نه این‌که دین محدود به رابطه انسان با خدا و حالات و شرایط خاص شود، بلکه زمانی که امور رنگ ارزشی می‌یابد و تأثیرش با آخرت و نزدیکی و قرب به خداوند در نظر گرفته می‌شود، در این زمان دین قضاوت کرده و وارد حلال و حرام افعال ما را بیان کردن می‌شود، اما به کیفیت آن‌ها نمی‌پردازد (نادری قمی، ۱۳۸۲: ۴۶-۴۵). به عبارتی ما نباید همه چیز حتی نوع و شیوه پختن غذا و پوشیدن لباس و ساختن خانه را از دین بیاموزیم، و نه این‌که دین را به رابطه بنده و خدا محدود نماییم. مثلاً اسلام نمی‌گوید که جنس درب و پنجره خانه شما چه باشد، اما می‌گوید که در زمین غصبی خانه نسازید و با پول مردم این کار را نکنید و این هنگامی است که اگرچه ساختن خانه امری دنیایی است ولی بار ارزشی پیدا کرده و به کمال نهایی انسان مربوط شده است (نادری قمی، ۱۳۸۲: ۴۶). بنابراین مصباح به جامعیت دین اسلام در شئون مادی و معنوی زندگی انسان معتقد است و مسائل دنیایی را نیز با کمک مسائل دینی پاسخ می‌گوید و معتقد به تعیین حسن و قبح اعمال توسط دین اسلام می‌باشد و این به نوع نگاه فقیهانه وی بازمی‌گردد که با رجوع به منابع دینی در پی پاسخ دادن به سوالات برمی‌آید و پاسخ سوالاتش را در دین می‌جوید.

۶- دموکراسی در حکومت دینی

به نظر مصباح در مورد رابطه اسلام با دموکراسی سه نظریه وجود دارد:

۱- اولین نظریه معتقد است که نوعی از مردم‌سالاری، مردم‌سالاری دینی است.

۲- دومین نظریه معتقد است که دموکراسی دینی ترکیب نادرستی است و این دو مفهوم با هم مرتبط نیستند و دو مفهوم متباین می‌باشند

۳- سومین نظریه معتقد به متناقض بودن دموکراسی و دین می‌باشد و این دو را مفاهیم متباین نمی‌داند که بدون ارتباط ضمیمه یکدیگر شده باشند، بلکه اعتقاد به ناسازگاری این دو مفهوم دارد و طبق این نظریه، جمع دموکراسی با دین، جمع متضادین می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۷۴).

اندیشه سکولاریسم در غرب به معنای جدانمودن دین از مسائل زندگی اجتماعی، حقوقی و سیاسی می‌باشد. دموکراسی غربی به این معناست که چنانچه خواسته مردم برخلاف خواسته خدا باشد، ارجحیت با نظر مردم است. به همین خاطر پذیرش اسلام به عنوان قانونی که بر جامعه حاکم است، با پذیرش دموکراسی در قانون‌گذاری سازگاری ندارد (اسحاق جردودی، ۱۳۸۰: ۱۷۳). مصباح دموکراسی غربی به معنای اصالت‌دادن به رای و خواسته مردم در انتخاب‌هایشان و تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان را نمی‌پذیرد و آن را رد می‌کند. از نظر او چنانچه دموکراسی را از جنبه قانون‌گذاری به معنی این که رای انسان‌ها دارای اصالت باشد تعریف نماییم، و چنان در نظر بگیریم که ممکن است این قانون‌ها با حکم خداوند مخالفت نمایند، این چنین دموکراسی از نظر اسلام و مسلمین مردود می‌باشد (منصورنژاد، ۱۳۸۲: ۲۷۴). در تقسیم‌بندی حکومت‌ها، به اعتقاد مصباح حکومت‌ها به دو دسته دیکتاتوری و دموکراسی تقسیم نمی‌شوند. شق سوم نیز وجود دارد که حکومت اسلامی نام دارد و ارکان آن قابل جمع با ارکان حکومت‌های دموکراتیک غربی و حکومت‌های دیکتاتوری نمی‌باشد. در رأس هرم قدرت حکومت اسلامی، ولی فقیه قرار دارد که نه دیکتاتور است و نه با شیوه‌های دموکراتیک انتخاب شده است، بلکه حکومت به اذن الهی حق او و تکلیف الهی او می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۰).

در خصوص حق قانون‌گذاری، وی معتقد است که خداوند برای زندگی انسان‌ها قانون‌گذاری می‌نماید و انسان‌ها حق وضع نمودن قانون را ندارند؛ به خاطر این که شناخت و درک انسان‌ها ناقص می‌باشد و امیال انسان در آن دخیل است. (خلیلی، ۱۳۹۰: ۱۲۶). به عقیده مصباح انسان‌ها حق حکومت بر یکدیگر را ندارند، مگر این که از طرف خداوند مأذون باشند و اگر شخصی از طرف خداوند برای حاکمیت انسان‌ها نصب گردید، او حاکم است و این‌جا اراده مردم نقشی ندارد که او را به عنوان حاکم بخواهند یا نه (منصورنژاد، ۱۳۸۲: ۲۷۰). نتیجه می‌گیریم که تعارض دین و دموکراسی از دیدگاه مصباح، به نوع نگاه وی به حق قانون‌گذاری و حاکمیت برمی‌گردد که در دموکراسی این حقوق متعلق به مردم است، ولی در حکومت دینی، از آن خداوند است و توسط او تفویض می‌شود.

از نظر مصباح در زمانی که امام معصوم در پرده غیبت هستند، مانند زمانی که پیامبر و ائمه معصومین حضور دارند، مردم در مشروعیت بخشیدن به حکومت فقیه (نه در اصل مشروعیت و نه در تعیین فرد و مصداق) هیچ نقشی را ایفا نمی‌نمایند (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۷۳). «در زمان غیبت هم مشروعیت حکومت از سوی خداست و نقش مردم در عینیت بخشیدن به حکومت است، نه مشروعیت بخشیدن به آن» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۴). به اعتقاد وی نمی‌شود نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را با دموکراسی تطبیق داد، چرا که از نظر اسلام حاکمیت و تعیین نمودن حاکم از حقوق خداوند می‌باشد و تنها خداوند می‌تواند حق حاکمیت را به شخصی تفویض

نماید و انسان ذاتاً دارای حق نیست، و این حق از سوی خداوند به پیامبر اسلام تفویض گردیده است. چنانچه ما بنده خداوند هستیم، باید در اقتصاد و حکومت و سیاست از اراده او تبعیت نماییم و حاکم نیز باید به اذن خداوند حکومت نماید. به اعتقاد وی کسانی که به حق حاکمیت انسان اصرار دارند، هرچند اظهار اسلام کنند، اما کافر و مشرک هستند (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۲۲-۱۸). به اعتقاد مصباح حکومت اسلامی حکومتی مردمی به معنی حکومت مردم سالار و دموکراتیک نیست و حکومتی است الهی و مسائلی مانند شورا و بیعت، قانون را قانونی و حکومت را مشروع نمی نمایند، بلکه خداوند قانون و حکومت را ارزش و اعتبار می بخشد؛ اگرچه شورا و بیعت در نظام اسلامی جایگاه خود را دارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ الف: ۳۱۹).

اعتبار حاکمیت از خداوند به پیامبر و از ایشان به امام معصوم و از ایشان به ولی فقیه و از ایشان به سایرین کانالیزه می گردد و باید کسی در رأس نظام قرارگیرد که از طرف امام معصوم تعیین شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۵: ۲۴). به نظر مصباح رأی ولی فقیه برای معتبر کردن نظر مردم لازم است و چنانچه ولی فقیه در مسأله ای رأی مردم را نپذیرد، آن رأی از ارزش ساقط می شود. مثلاً اگر در انتخابات ریاست جمهوری شخصی ۹۹٪ آراء را کسب نماید، اما آن شخص از طرف ولی فقیه نصب نشود، او طاغوت محسوب می شود و اطاعت از وی نیز حرام می باشد، و این مصداق عدم امکان برقراری دموکراسی در حکومت اسلامی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۵: ۲۳). مصباح نوعی از دموکراسی به نام دموکراسی دینی را مطرح ماید و معتقد است که اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم حق داشته باشند تا هر قانونی را که می خواهند، هرچند برخلاف حکم خداوند باشد را وضع نمایند، این دموکراسی پذیرفته نیست، ولی اگر دموکراسی را به تأیید داشتن مردم در تعیین سرنوشت خودشان معنی نماییم، چنانچه در چارچوب ارزش های اسلامی حرکت نمایند و کسی به آنها تحمیلی ننماید، این موضوع از اول انقلاب عملی شده است (اسحاق جردودی، ۱۳۸۰: ۱۶۱). درحقیقت چنانچه منظور از دموکراسی این باشد که رأی مردم در سرنوشتشان دخیل است، آن جا که با حکم خداوند مخالفتی نداشته باشد، این تعریف «دموکراسی دینی» می باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۸۶).

مصباح اعتقاد دارد که در تلقی و تعریف ما از دین و دموکراسی، میان دموکراسی و دین تضادی وجود ندارد. مردم سالاری دینی مفهومی است واقعی، و دینی قید مردم سالاری می باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۸۸). این که نظامی مردمی باشد، تعارضی با اسلامی بودن آن ندارد. اسلامی بودن حکومت به مشروعیت و مردمی بودن آن به مقبولیت آن مرتبط می باشد و به خاطر این که نظام اسلامی که در کشور ما وجود دارد، مشروعیت الهی و پشتوانه مقبولیت مردمی، هر دو را داراست پس هر دو ملاک در آن وجود دارد و می توانیم بگوییم هم اسلامی وهم جمهوری می باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۱ الف: ۱۵۸).

۷- تکثرگرایی دینی (پلورالیسم دینی)

امروزه در زمینه فرهنگی کسی پلورالیست خوانده می شود که در یکی از عرصه های خاص فکری مثل سیاسی، مذهبی، هنری و یا عرصه های دیگر، بر تمامی روش های موجود صحنه بگذارد و این روبروی انحصارگرایی و اعتقاد به برحق بودن یک روش و یک مکتب خاص است که سایر مکاتب را نادرست می داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب: ۲۴۹). مصباح پلورالیسم را در دو بعد عملی و نظری مطرح می نماید، که پلورالیسم در بعد عملی به معنای احترام گذاشتن به عقاید طرف مقابل از هر مذهب و دین که به آن اعتقاد دارد می باشد و این که بتوانند در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی کنند و کسی را پلورالیست می گویند که به زندگی مسالمت آمیز و عدم ایجاد مزاحمت

اجتماعی دو یا چند طرز تفکر - بدون اثبات ونفی نظری - اعتقاد دارد و پلورالیسم دینی در بعد نظری یعنی تمامی دین‌ها و مذاهب‌ها حق هستند .

در مورد پلورالیسم در بعد عملی مصباح مخالفتی ندارد و حتی معتقد است که اسلام از این جهت ادعای نرمش و مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان دین‌ها و مذاهب‌های گوناگون دارد، و با رعایت حقوق اقلیت‌های گوناگون دینی و مذهبی موافق است (مصباح یزدی ، ۱۳۹۱ ب : ۷۲)؛ اما در بعد نظری پلورالیسم که برای تمامی ادیان و مذاهب حقانیت قائل است، مصباح به مخالفت برمی‌خیزد و معتقد است که در این مسأله با تناقض مواجهیم، مثلاً درمقایسه اسلام و مسیحیت، از آن‌جا که عقل انسان نمی‌پذیرد که توحید و تثلیث هر دو حق باشند، بین این دو فاصله زیادی وجود دارد واگر اسلام و مسیحیت را با دین بودائیت مقایسه کنیم، از آن‌جا که بودائیت به وجود خداوند معتقد نیست، نمی‌توان آن‌ها را باهم جمع نمود و با تناقض روبه‌رو می‌شویم (مصباح یزدی ، ۱۳۹۱ ب : ۷۳).

مصباح یزدی پلورالیسم دینی را در بعد عملی به معنای احترام‌گذاشتن به عقاید طرف مقابل از هر دین و مذهبی می‌داند و این‌که پیروان ادیان مختلف بتوانند در کنار یکدیگر با مسالمت زندگی کنند. وی پلورالیسم نظری را این‌گونه معنا می‌کند که بر طبق آن تمامی دین‌ها و مذاهب‌ها حق هستند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب: ۶۵-۶۲). به اعتقاد وی اسلام در مورد پلورالیسم عملی ادعای نرمش و مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان و مذاهب گوناگون دارد، ولی درمورد پلورالیسم نظری این‌گونه نیست و مثلاً در مقایسه اسلام و مسیحیت، چون عقل انسان نمی‌پذیرد که توحید و تثلیث هر دو حق باشند، و اگر هر دو را بخواهیم با بودائیت که به وجود خداوند معتقد نیست مقایسه نماییم، نمی‌توان آن‌ها را باهم جمع کرد و با تناقض روبه‌رو می‌شویم (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب : ۷۳) . به اعتقاد مصباح سه نوع کاربرد متفاوت برای واژه پلورالیسم مطرح است. اولین تعریف پلورالیسم همزیستی مسالمت‌آمیز و مدارا کردن برای مانع جنگ و تخاصمات شدن است. بدین معنی که کثرت‌ها را به‌صورت واقعیت‌هایی که در اجتماع وجود دارند بپذیریم. دومین تعریف این است که دین واحدی که خداوند فرستاده است، دارای چهره‌های متفاوت می‌باشد و تمامی دین‌های اسلام و مسیحیت و یهودیت، چهره‌هایی از یک حقیقت هستند. سومین تعریف این است که آن حقیقت واحد حتی در شکل مفروض هم وجود ندارد و کثرت در حقایق داریم، که این تعریف شکل تعدیل‌شده‌ای دارد که می‌شود آن را تعریف چهارم پلورالیسم دانست که در آن حقیقت را مجموعه اجزا و عناصری می‌داند که هر کدام از این عناصر در یکی از ادیان هست و دین جامعی وجود ندارد. به اعتقاد وی پلورالیسم در معنای اول هم‌خوان با اسلام است و می‌توانیم با پیروان دیگر ادیان الهی همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشیم، تعریف دوم در یک شکل ساده‌اش قابل پذیرش است که مثلاً ممکن است عقیده دو فقیه در چارچوب دین درمورد مسأله‌ای فقهی متفاوت باشد، ولی به معنای تفاوت در معرفت‌های دینی قابل داوری نیست و این باطل است که حقیقت خارج از دسترس انسان است، تاحدی که نتوانیم بگوییم توحید حق است یا باطل. نوع سوم و چهارم نیز مطلقاً باطل است (مصباح یزدی، ۱۳۷۶ ب: ۳۴۲-۳۴۴). از مجموع سخنان مصباح نتیجه می‌گیریم که وی پلورالیسم را درحد زندگی مسالمت‌آمیز با پیروان سایر ادیان می‌پذیرد، ولی در مورد پذیرش تفکرهای دیگر و حق دانستن تمامی ادیان به مخالفت برمی‌خیزد و بیان می‌نماید که حق یکی است و آن اسلام است و این موضوع قابل تشخیص است. به اعتقاد مصباح صراط‌های مستقیم بر مبنای تفسیر پلورالیسم به وجود داشتن حقیقت‌های متعدد درمورد موضوع واحد قابل قبول نمی‌باشد (مصباح یزدی ، ۱۳۹۱ ب : ۷۵). درحقیقت مصباح این موضوع که هرکسی می‌تواند با توجه به فهم خود از شریعت دینی را

برگزینند و از راه آن به سعادت برسد را رد می کند و معتقد است که صراط مستقیم که اسلام است، تنها راه نجات است و صراط‌های مستقیم را رد می کند.

۸- فرجام

به اعتقاد مصباح حق حاکمیت از آن خداست و اوست که این حق را به پیامبر و پس از آن به امام معصوم و پس از آن در زمان غیبت امام معصوم به ولی فقیه تفویض می نماید. ضرورت دارد که حکومت دینی باشد تا هم حاکم مآذون از طرف خداوند در رأس آن باشد و قوانین و احکام اسلامی در آن اجرا شود، و هم از آن جا که نیازهای انسان محدود به نیازهای مادی نیست و نیازهای معنوی او بسیار اهمیت دارد، در جهت برآورده کردن نیازهای معنوی و روحی انسان، و سوق دادن وی به سمت کمال نهایی و سعادت، از آن جا که این رشد و تعالی در سایه حکومت دینی تحقق می یابد، حکومت دینی ضرورت دارد. به اعتقاد مصباح سکولاریزم به معنای جدانمودن دین و سیاست، درحقیقت به معنای انکار اسلام می باشد. درخصوص جامعیت دین، به اعتقاد وی با مراجعه به قرآن و سنت که منابع اسلام می باشند درمی یابیم که اسلام همان طور که به امورعبادی و اخلاق فردی پرداخته، درخصوص زندگی خانوادگی، معاملات و تجارت، حقوق مدنی، جزایی، بین المللی و دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی نیز سخن گفته است. دین مفهومی شامل است که هم به مسائل دنیوی و هم به مسائل اخروی می پردازد. نه محدود به رابطه انسان با خدا می شود و نه این گونه است که همه چیز را از دین بیاموزیم؛ بلکه هنگامی که امور رنگ ارزشی می یابد و تأثیرش با آخرت و قرب به خدا در نظر گرفته می شود، در این زمان دین قضاوت کرده و وارد حلال و حرام افعال ما می شود.

در مورد دموکراسی، به اعتقاد وی اگر دموکراسی را از جنبه قانون گذاری به معنای اصالت دادن به رأی انسان ها بدانیم و در نظر بگیریم که ممکن است این قانون ها مخالف حکم خداوند باشد، این دموکراسی را از نظر اسلام و مسلمین مردود می دانند. به نظر وی نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را نمی شود با دموکراسی تطبیق داد، چون در دیدگاه اسلامی، حاکمیت و تعیین حق حاکمیت از حقوق خداوند است که به پیامبر و امام و ولی فقیه تفویض می شود. وی کسانی که معتقد به حق حاکمیت انسان هستند را کافر و مشرک می داند، ولی در دموکراسی این مردم هستند که با رأی و نظر خود حاکم جامعه را انتخاب می نمایند و حق نظارت بر او را دارند. اگر دموکراسی را در این بینیم که مردم حق داشته باشند تا هر قانونی را هر چند برخلاف حکم خداوند وضع نمایند، این دموکراسی از نظر مصباح پذیرفته نیست، ولی اگر دموکراسی را این گونه تعریف نماییم که مردم در سرنوشت خودشان تأثیر داشته باشند، تا آن جا که نظرشان با حکم خداوند مخالفتی نداشته باشد، این تعریف دموکراسی دینی است که به اعتقاد وی از اول انقلاب عملی شده است.

مصباح معتقد به صراط مستقیم است، نه صراط های مستقیم. به نظر او صراط یکی است و راهایی فرعی تحت عنوان سبیل وجود دارد که پذیرش آن ها به معنای پذیرش صراط های متعدد و متناقض نیست و به مسائل فرعی مربوط است. به اعتقاد وی پلورالیسم دارای یک بعد عملی است که اسلام از این جهت همزیستی مسالمت آمیز با پیروان دیگر ادیان را قبول می کند، اما از نظر مقایسه بین ادیان مختلف، مثلاً اسلام و مسیحیت، از این لحاظ که نمی توان به حکم عقل، توحید و تثلیث را یکی دانست، با تناقض مواجه می شویم. به اعتقاد وی جمع کردن ادیان، بیشتر شوخی و افسانه است تا واقعیت و مطلبی جدی. در این فصل نظرات محمد تقی مصباح یزدی را

به‌عنوان نماینده موافقان حکومت دینی بررسی نمودیم و در فصل بعد به مقایسه حکومت دینی در آراء سروش و مصباح خواهیم پرداخت.

منابع

- اسحاق جردودی، رضا (۱۳۸۰)، «چند پرسش از استاد مصباح یزدی: مردم و حکومت اسلامی»، کتاب نقد، شماره ۲۰/۲۱.
- آقا بخشی، علی؛ افشاری راد، مینو (۱۳۸۳)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار.
- باقرزاده، محمدرضا (۱۳۸۷)، «مبانی حقوق بشر در اسلام از منظر آیت ا... مصباح یزدی»، حکومت اسلامی، شماره ۱.
- خانی، راضیه (۱۳۹۰)، «ضرورت حکومت دینی از منظر آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی»، فرهنگ پژوهش، شماره ۱۱.
- خلیلی، سحر (۱۳۹۰)، «مردم سالاری دینی از دیدگاه آیت الله مصباح یزدی»، معرفت، شماره ۱۶۸.
- شبان نیا، قاسم؛ مصباح یزدی محمدتقی (۱۳۸۷)، «ویژه علوم سیاسی، کارآمدی دین در نظام جمهوری اسلامی»، معرفت، شماره ۱۲۴.
- شبان نیا، قاسم (۱۳۸۹)، «رابطه عدالت و پیشرفت در دولت دینی از منظر علامه محمدتقی مصباح یزدی»، معرفت، شماره ۱.
- علوی راد، زهره (۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی مبانی فلسفه سیاسی جامعه گرایان و آیت الله مصباح یزدی، [پایان نامه ی کارشناسی ارشد علوم سیاسی]، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مصباح یزدی، محمدتقی ب (۱۳۷۶)، «گزاره اول: استاد مصباح یزدی و پلورالیزم دینی»، کتاب نقد، شماره ۴.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷)، حکومت و مشروعیت»، کتاب نقد، شماره ۷.
- مصباح یزدی، محمدتقی الف (۱۳۸۰)، «دین و آزادی (۱)»، فقه و اصول، شماره ۲۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی الف (۱۳۸۱)، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی ب (۱۳۸۱)، پرسش ها و پاسخ ها (جلد دوم)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی ب (۱۳۸۲)، «مردم سالاری دینی»، معرفت، شماره ۶۸.
- مصباح یزدی، محمدتقی الف (۱۳۸۴)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش: احمد حسین شریفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی ب (۱۳۸۴)، ولایت فقیه و خبرگان»، قابل دسترس در پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی به آدرس <http://mesbahyazdi.ir> اینترنتی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۵)، «جایگاه ولایت فقیه در نظام جمهوری اسلامی ایران»، فرهنگ پویا، شماره ۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی الف (۱۳۸۶)، نظریه سیاسی اسلام (جلد اول)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی ب (۱۳۸۶)، نظریه سیاسی اسلام (جلد دوم)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح یزدی، محمدتقی الف (۱۳۸۸)، «میزگرد نظام سیاسی اسلام»، معرفت، شماره ۲۵.

مصباح یزدی، محمدتقی ب(۱۳۸۸)، «ولایت فقیه، محور حاکمیت اسلام و ضامن تحقق عدالت و پیشرفت»، یازدهمین همایش رابطین دفتر پژوهش های فرهنگی .

مصباح یزدی، محمدتقی الف(۱۳۸۹)، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

مصباح یزدی، محمدتقی ب(۱۳۸۹)، «مبانی نظری ولایت فقیه»، فلسفه و کلام، شماره ۱۳.

مصباح یزدی، محمدتقی، «علامه مصباح: آفت اصلی بین مردم و حتی دینداران تسامح نسبت به اصلی ترین مساله زندگی است. قابل

دسترس در پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی به آدرس اینترنتی. [/http://mesbahyazdi.ir](http://mesbahyazdi.ir)

مصباح یزدی، محمد تقی الف(۱۳۹۱)، اخلاق در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

مصباح یزدی، محمدتقی ب(۱۳۹۱)، پرسش ها و پاسخ ها(جلد چهارم)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مصباح یزدی، محمدتقی پ(۱۳۹۱)، چکیده ای از اندیشه های بنیادین اسلامی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

معین، محمد(۱۳۸۲)، فرهنگ معین(یک جلدی فارسی)، تهران: زرین.

منصورنژاد، محمد (۱۳۸۲)، «کندوکاوی در نظریات آیت الله مصباح یزدی، سازگاری اسلام و دموکراسی، آری یا نه؟»، راهبرد، شماره

۲۸.

نادری قمی، محمدمهدی (۱۳۸۲)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، قم: مؤسسه آموزشی و

پژوهشی امام خمینی (ره).

نوروزی، سجاد (۱۳۸۸)، «ولی فقیه از منظر آیت الله مجتبی تهرانی، آیت الله جوادی آملی و آیت الله مصباح یزدی»، پرونده، شماره

۳۲.

وحیدی منش، حمزه علی (۱۳۸۴)، «مردم سالاری دینی از دیدگاه آیت ... مصباح یزدی»، معرفت، شماره ۹۰.